

دستاوردها و چالش‌های آزادسازی سیاسی در قطر از ۱۹۹۵ به این سو

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۱۹

خلیل اله سردارنیا*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۸

حسین محسنی**

چکیده

در این پژوهش با استفاده از دو نظریه ساختار - کارگزار و هرم نیازها تلاش شده به این پرسش پاسخ داده شود که فرآیند آزادسازی سیاسی در قطر از ۱۹۹۵ به این سو چه دستاوردهایی داشته و با چه چالش‌ها یا موانع ساختاری و غیرساختاری مواجه بوده است؟ فرضیه پژوهش این است که جامعه قطر شاهد برخی دستاوردها و آزادسازی سیاسی اولیه در قلمرو رسانه‌ها به ویژه شبکه ماهواره ای الجزیره، انتخابات نسبتاً رقابتی، آزادی بیان اولیه و اصلاحات در قانون اساسی و پارلمانی بوده است. با این وجود، به دلایل ساختاری همچون عدم وجود اراده سیاسی جدی در حاکمیت برای اصلاحات ژرف و پر دامنه، ساخت محافظه‌کار اجتماعی و سیاسی جامعه و ریشه دار بودن هنجارهای فرهنگی و سنتی قوی و دلایل غیرساختاری همچون ضعف کنشگران و نهادهای مدنی و اولویت خواسته‌های رفاهی - معیشتی بر آزادسازی سیاسی در بین اکثریت جامعه با چالش‌های جدی مواجه بوده است. یافته کلی این پژوهش این است که ضمن عدم انکار پاره‌ای اصلاحات و آزادسازی سیاسی اولیه، این کشور به خاطر چالش‌ها و موانع ساختاری و غیرساختاری در سطح کنشگران و شهروندان با دموکراسی حداکثری و واقعی فاصله زیادی دارد.

واژگان کلیدی: آزادسازی سیاسی، موانع ساختاری، موانع غیرساختاری، خواسته‌های

رفاهی - معیشتی، قطر.

* استاد گروه علوم سیاسی
دانشگاه شیراز (نویسنده
مسئول)

kh_sardarnia@
yahoo.com

** دانشجوی دکتری علوم
سیاسی دانشگاه شیراز
hoseinmohseni52@
gmail.com

مقدمه

تا پیش از بهار عربی، خاورمیانه با وجود برخی تحولات فکری-نگرشی و مدرنیزاسیون، از کمترین دستاوردها و نشانگان در ارتباط با آزادسازی سیاسی برخوردار بود. با این وجود، نمی‌توان حرکت‌های اولیه در کشورهای همچون کویت، مراکش، اردن و برخی کشورهای دیگر را نادیده گرفت. البته پس از وقوع بهار عربی، کم و کیف و نشانگان آزادسازی سیاسی تا حدی تغییر کرده و نسبتاً روبه جلو بوده، اما با موانع یا چالش‌های ساختاری و حقوقی در نظام سیاسی یا حاکمیتی و کاستی‌ها و ضعف‌ها در خود کنشگران سیاسی مواجه بوده است.

با روی کار آمدن حمد بن خلیفه در سال ۱۹۹۵ در یک کودتای بدون خونریزی و سپس پیگیری اقدامات وی از سوی امیر جدید (تمیم بن خلیفه)، جامعه قطر از یکسری تغییرات در عرصه سیاسی و رسانه‌ای برخوردار شد که به تاثیر از این تغییرات، سیاست و پویای سیاسی نسبت به گذشته تا حدی متمایز شده، اما هرگز به معنی گسست کامل از روندها و ساختار حقوقی و سیاسی موروثی نیست. حمد بن خلیفه تلاش کرد که از خود به عنوان یک رهبر سیاسی با تمایلات لیبرال، اصلاح طلبانه و مصمم به آزادسازی سیاسی و دموکراسی در قطر بسازد و به یک چهره دموکراتیک با ترمیم مشروعیتی در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مبدل گردد. شبکه ماهواره‌ای الجزیره مهمترین دستاورد در ارتباط با آزادسازی سیاسی در قطر است.

شبکه الجزیره در عملکرد ژورنالیستی خود تا حد قابل توجهی استقلال و گفتمان انتقادی داشته است. در مجموع، روند آزادسازی سیاسی در قطر عمدتاً جنبه تاکتیکی برای بقای سیاسی در خاندان ثانی و جنبه تصنعی برای ارتقای خود به سطح قدرت منطقه‌ای بوده است. گرچه در قانون اساسی جدید مصوب ۲۰۰۵ بر آزادی سیاسی، آزادی انجمن‌ها و اجتماعات و تفکیک قوا تصریح شده، اما تحقق این اصول با موانع جدی ساختاری و فرهنگی مواجه است. در این پژوهش، با استفاده از روش تحلیلی-تبیینی و کاربست نظریه ساختار-کارگزار و نظریه هرم نیازها از آبراهام مازلو تلاش شده به این پرسش پاسخ داده شود که فرآیند آزادسازی سیاسی در قطر از ۱۹۹۵ به این سواز چه دستاوردهایی برخوردار بوده و با چه چالش‌ها یا موانع ساختاری و غیرساختاری مواجه بوده است؟

پیشینه پژوهش

از حیث پیشینه، به چندین مطالعه به اجمال اشاره می‌گردد. در یک مطالعه با عنوان «اقدامات دولت برای تغییر در قطر در بحبوحه بهار عربی»، به پاره‌ای از اصلاحات سیاسی و مالی دولت قطر پس از بهار عربی برای کنترل اوضاع پرداخته شده است. یافته مهم این مطالعه آن است که اصلاحات و گام‌های دولت قطر عمدتاً جنبه مالی-اقتصادی داشته تا سیاسی و دموکراتیک و این اقدامات با هدف کسب مشروعیت داخلی و بین‌المللی رخ داده‌اند (Yetim, 2014). در مطالعه دیگر با عنوان «قطر و بهار عربی»، به آزادی‌های سیاسی محدود اعطا شده در قطر و گسترش فعالیت‌های شبکه الجزیره در جهان عرب عمدتاً با یک رویکرد توصیفی و بدون مبنای نظری پرداخته شده است (Steinberg, 2012).

پژوهشگر دیگر در مطالعه خود با عنوان «ظهور قطر به مثابه قدرت نرم و چالش‌ها»، نقش شبکه الجزیره در دیپلماسی عمومی قطر در جهان عرب و استقلال نسبی این رسانه را بررسی و تحلیل کرده است. یافته این مقاله آن است که قطر به منظور دستیابی به اهداف دیپلماتیک خود، به دو نوع دیپلماسی متکی است؛ نخست میانجیگری دیپلماتیک، که هدف آن ارائه تصویری از قطر به عنوان یک واسطه بی طرف است که می‌تواند به صلح و ثبات در منطقه کمک کند. نوع دوم، دیپلماسی عمومی از طریق رسانه‌ها به ویژه شبکه الجزیره است (Antiwi-Boateng, 2013). خلیل اله سردارنیا نیز در مقاله تالیفی، به شکل مفصل و تحلیلی، دلایل موفقیت شبکه الجزیره قطر در دیپلماسی عمومی جهان عرب را با تمرکز بر گفتمان انتقادی به غرب و رژیم‌های اقتدارگرا، نوع چینش و محتوایی خبری و تحلیلی و غیره بررسی کرده است. او در این مقاله، نیم‌نگاهی هم به تاثیر تغییر رهبری سیاسی در استقلال نسبی شبکه الجزیره داشته است (سردارنیا، ۱۳۹۴).

کریمی پور و همکارانش در مقاله ای با عنوان «زنان، توسعه و مشارکت سیاسی در کشورهای عرب خلیج فارس»، به این یافته کلی می‌رسند که گرچه نشانه‌های مهمی از حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی قطر از

جمله در زمینه آموزش عالی هست اما به دلایلی همچون ساخت اجتماعی مردسالارانه، هنوز فاصله زیادی با مشارکت در تمام عرصه‌های عمومی وجود دارد. در مقاله دیگر با عنوان «تحلیل کنش‌های امنیتی منطقه خلیج فارس بر اساس هرم مازلو»، به برداشت‌های امنیتی و جهت‌گیری‌ها متفاوت در سیاست خارجی در بین کشورهای خلیج فارس پرداخته شده است (کریمی پور و دیگران، ۱۳۹۲). خلیل‌اله سردارنیا در مقاله ای با عنوان «موانع پیشبرد دموکراسی در شیخ‌نشین‌های خلیج فارس»، موانع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دموکراسی در این منطقه بررسی کرده است (سردارنیا، ۱۳۸۸). بررسی اجمالی مطالعات یاد شده نشان می‌دهد که هنوز پژوهش مستقیم در ارتباط با این موضوع با دو چارچوب نظری ساختار-کارگزار و نظریه مازلو انجام نشده است لذا انجام این پژوهش، ضروری به نظر می‌رسد.

چارچوب نظری پژوهش

در این نوشتار، برای تبیین فرضیه‌های تحقیق (که مستخرج از نظریه‌ها هستند) از دو نظریه تبیین‌گر مطلوب استفاده گردید که به اجمال بیان می‌گردند.

الف) نظریه ساختار-کارگزار و ساخت‌مندی

یکی از مباحث مهم جدلی در بین جامعه‌شناسان آن است که آیا در فهم رویدادها و تحولات تاریخی، ساختارها یا نظام‌ها تعیین‌کننده هستند یا کنشگران. سه دسته از رویکردهای نظری در این ارتباط هستند: ۱. رویکردهای معطوف به اصالت کارگزار یا عاملیت ۲. رویکردهای معطوف به اصالت ساختار ۳. رویکردهای معطوف به رابطه بین عاملیت و ساختار در فهم تحولات اجتماعی و کنش‌ها.

ساخت یا ساختار در اشاره به ویژگی‌های نهادی شده جوامع یا نظام‌های اجتماعی به کار می‌رود که در طول زمان و مکان شکل گرفته و گسترش یافته‌اند. ساخت عبارت از قواعد و منابعی است که در ایجاد و مفصل‌بندی نظام‌های اجتماعی دخیل هستند (Giddens, 1984:179). در تحلیل نهادی، ویژگی‌های ساختاری یا نهادینه شده به مثابه ویژگی‌های دائم بازتولید شده

نظام‌های اجتماعی بررسی می‌شوند (Giddens, 1984: 220). در رویکرد ساختارگرا بر نقش قواعد و منابع محدودساز یا تشویق‌کننده، شرایط و بسترهای اجتماعی، دولت و ساخت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در فهم نوع رفتارهای فردی و اجتماعی تاکید می‌شود و این عوامل در تعیین رفتار عاملان انسانی مهم و تعیین‌کننده تلقی می‌شوند.

در رویکرد نظری کنشگرا، بر نقش آفرینی کنشگران یا عاملان انسانی و رفتار آنها در تحولات و رویدادهای اجتماعی تاکید می‌شود و آنها تعیین‌کننده تلقی می‌شوند. اراده‌گرایی در مقابل ساختارگرایی قرار دارد، در این رویکرد و نقش تعیین‌کننده عاملان یا کارگزاران انسانی تاکید می‌شود. اگر ساختارگرایی تبیین از خارج^۱ باشد، اراده‌گرایی تبیینی خودی یا از داخل^۲ است که بر نهادهای اجتماعی، کارگزاری انسانی و بافت غنی تعامل اجتماعی و سیاسی تمرکز دارد (مارش و استوکر، ۱۳۹۳: ۳۱۲).

در چند دهه اخیر تلاش‌هایی برای رفع این تقابل صورت گرفته است. این تلاش‌ها در دسته‌بندی سوم مبنی بر نه تقابل بلکه تعامل و ارتباط دوسویه بین ساختار و کارگزار قرار دارد، شاید مهمترین تلاش در این زمینه، نظریه ساخت‌مندی^۳ آتونی گیدنز باشد. گیدنز بر دوسویگی یا تاثیر متقابل ساختار و کارگزار در فهم رفتارها و تحولات اجتماعی تاکید می‌کند. منظور گیدنز از دوسویگی این است که ویژگی‌های ساختاری نظام‌های اجتماعی هم وسیله و هم نتیجه اعمالی است که از کنشگران سرزده و نظام‌های مذکور را تشکیل می‌دهند. ساخت هم مشوق و توان بخش است و هم بازدارنده و محدودیت‌ساز. بر اساس مفهوم دوسویگی ساخت، کنشگران در کنشگری به قواعد و منابعی متوسل می‌شوند اما همان قواعد و منابع از رهگذر همین کنش‌ها نیز دوباره شکل گرفته یا متحول می‌شوند (Giddens, 1984: 175).

لذا از دید وی نمی‌توان هیچ خط تمایز یا تقابل آشکاری بین این دو مفهوم کشید یعنی هم باید به محیط یا بستر ساختاری یا کنش‌های وضعیت‌مند

1. Outside
2. Insider
3. Structuration theory

عاملان انسانی توجه کرد که بر اساس محدودیت‌ها و مشوق‌های آنها کردارها و کنش‌های کارگزاران انجام می‌شود و هم باید به آگاهی و کنش‌های آگاهانه و اولویت‌های کنشگران و کارگزاران انسانی توجه کرد. بنابراین در دیدگاه گیدنز، ساختار و کارگزار به مثابه دو روی یک سکه عمل کرده و به نوعی بر یکدیگر قوام بخشی متقابلی دارند و نمی‌توان یکی را تعیین کننده دیگری دانست.

ب) نظریه هرم نیازهای سلسله‌مراتبی مازلو

آبراهام مازلو^۱ (۱۹۰۸-۱۹۷۰) یکی از جامع‌ترین نظریه‌های انگیزشی را ارائه داده است. او سلسله‌مراتبی از نیازها را پیشنهاد کرد که طبق آن نیازهای سطوح پایین‌تر باید به طور وسیعی قبل از نیازهای سطوح عالی‌تر ارضا شوند (کدیور، ۱۳۹۱: ۲۷۴-۲۷۳). به زعم مازلو، هر انسان دو دسته نیرو دارد. یک دسته از آنها انسان را به جستجوی امنیت و دفاع در مقابل ترس وامی‌دارد و دسته دیگر نیروها او را به جانب تمامیت و یگانگی، کاربرد کامل همه توانایی‌های خود و نیز تقویت اعتماد به نفس در مواجهه با دنیای خارج سوق دهد (کدیور، ۱۳۹۱: ۲۷۴). از دید مازلو انسان یک حیوان نیازمند است و به ندرت به رضایت کامل می‌رسد. این مشخصه‌ای از انسان در سراسر زندگی است که او عملاً همیشه خواستار چیزی است (Maslow, 1954: 24). طبق نظریه مازلو، نیازهای انسانی به پنج دسته تقسیم می‌شوند:

۱) نیازهای فیزیولوژیکی: از بنیادی‌ترین و نیرومندترین نیازهای آدمی به شمار می‌روند و در درجه اول اهمیت قرار دارند. عمده‌ترین آنها عبارتند از: نیاز به غذا، آب، اکسیژن، خواب و استراحت که همگی در مقوله نیازهای رفاهی قرار می‌گیرند. این مجموعه از نیازهای زیستی و رفاهی به عنوان نیروهای برانگیزنده مهم و اصلی رفتار مردم در فرهنگ‌ها و جوامعی است که بقا برایشان از اهمیت و ارزش بالایی برخوردار است (Jerome, 2013: 42). مازلو این نیازها را نیازهای بقا می‌نامد.

۲) نیاز به امنیت: پس از رفع نیازهای جسمانی، نیازهای امنیتی مانند ثبات، ایمنی، حمایت، نظم و رهایی از ترس و اضطراب قرار می‌گیرند (نوروزی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۹). نیاز به ایمنی و امنیت به معنی داشتن محیطی آرام، تا حدودی قابل

پیش‌بینی و عاری از ترس و اضطراب است (کدیور، ۱۳۹۱: ۲۷۵). در واقع، هنگامی که تمام نیازهای فیزیولوژیکی برآورده می‌شود نیاز به امنیت می‌تواند فعال شود (Jerome, 2013: 42).

۳) **نیاز به تعلق و عشق**^۱: پس از رفع نیازهای ایمنی و فیزیولوژیکی، نیازهای عشق، مهربانی و تعلق خاطر می‌تواند ظهور کند (Jerome, 2013: 42). نیاز به وابستگی (تعلق) ابتدا در خانواده تجربه می‌شود، سپس به زندگی اجتماعی انتقال می‌یابد.

۴) **نیاز به احترام و عزت نفس**^۲: احترام یا نیاز به ارزشمند بودن ممکن است با تحسین و استناد به موفقیت‌های بزرگ ارضا شود. با رفع این نیاز، فرد احساس اعتماد به نفس و ارزشمندی به عنوان یک فرد در جهان دارد. اما هنگامی که این نیازها ناامید می‌شوند، فرد احساس بدتر، ضعیف، بی‌عاطفه و بی‌ارزش می‌کند.

۵) **نیاز به خودشکوفایی**^۳: این نیاز در بالاترین قسمت هرم نیاز قرار می‌گیرد که به معنی تحقق تمام ظرفیت‌های انسان با حق انتخاب‌های خوب و بروز تمام استعداد‌های فردی است (Jerome, 2013: 42).

کار بست نظریه‌ها: در این نوشتار، از نظریه ساختار-کارگزار و ساخت‌مندی با تمرکز بر نظریه آنتونی گیدنز برای تحلیل فرصت‌های ساختاری پیش آمده در هیات حاکمه قطر پس از روی کار آمدن حمد بن خلیفه (امیر سابق از ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۱۳) و تمیم بن حمد (امیر کنونی قطر) برای آزادی‌های سیاسی از یکسو و موانع ساختاری در پیش روی آزادسازی و دموکراسی در سطح جاکمیتی و نخبگان از سوی دیگر استفاده گردیده است. همچنین از نظریه مازلو برای تبیین ملاحظه کاری و تقدم اولویت‌های رفاهی و امنیتی بر دموکراسی و آزادسازی سیاسی در نزد توده یا اکثریت مردم قطر و عدم اعمال فشار جدی برای آزادسازی سیاسی با وجود فرصت‌های ساختاری پیش آمده استفاده شده است.

1. Need for Belongingness & Love

2. Esteem Needs

3. Self-Actualization

نگاهی اجمالی به دستاوردها و نشانگان آزادسازی سیاسی در قطر

از میانه دهه ۱۹۹۰ به این سوبه دلایل ساختاری همچون تغییر در راس هرم قدرت سیاسی قطر و دلایل غیرساختاری همچون تحول فکری و نسلی در قطر و گسترش دموکراسی خواهی در جهان عرب و غیر عرب، از تصلب ساختاری در قدرت سیاسی و حاکمیت در قطر کاسته شده و فرصت و تسهیلات ساختاری برای اصلاحات سیاسی شکل گرفته است. شیخ حمد برای به دست آوردن مشروعیت داخلی، تصمیم جدید حاکمیتی برای اجرای اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و رسانه‌ای را اعلام کرد. در سال ۲۰۰۳ قانون اساسی قطر در یک همه‌پرسی عمومی با رای مثبت رای‌دهندگان مرد و زن به تایید عمومی رسید. در قانون اساسی بر حقوق شهروندی، آزادی‌های اساسی شهروندان و اجتماعات و انتخابات تصریح شده است.

در سال ۲۰۱۱، یک پیشنهاد برای انتخابات آزاد به مجلس ارائه شد. در این قانون اساسی، یک پارلمان ۴۵ نفره در نظر گرفته شده که مردم دو سوم اعضای آن را انتخاب می‌کنند و یک سوم باقی مانده را امیر قطر منصوب می‌کند. همانند بحرین و کویت، زنان در قطر هم می‌توانند نامزد انتخابات شوند (جالینوسی، ۱۳۸۵: ۵۵). برای توسعه پایگاه حمایتی حکومت و امیر جدید قطر، در سال ۲۰۰۸ اولین کلیسای رسمی در قطر تاسیس شد و به غیرمسلمانان اجازه داده شد که مناسک مذهبی خود را به جا آورند. در راستای ترمیم مشروعیت نظام سیاسی در نزد کارگران و طبقات پایین، قانون کار جدید تصویب و به اجرا در آمد و حقوق کارگران توسعه داده شد (Abraham, 2015: 9-10).

قطر در کنار عمان و امارات متحده عربی در ارتباط با حقوق اجتماعی و اقتصادی زنان و استفاده از زنان در موقعیت‌های قابل توجه رهبری سیاسی و اقتصادی پیشتاز بوده است. بر اساس برآوردهای انجام شده، کشورهای قطر و کویت بیشترین میزان توسعه جنسیتی و کمترین میزان شکاف جنسیتی را داشته اند (فروتن و شجاعی، ۱۳۹۶: ۱۴۳). تلاش کلی قطر این است که خود را دست‌کم به مبنایی برای استانداردهای منطقه‌ای به کشوری مرفه و غربی شده تبدیل کند. در بین کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، قطر با روی کارآمدن

امیر جدید، نخستین کشوری بود که به زنان حق رای برای شرکت در انتخابات شورای شهر و شهرداری‌ها در اواخر دهه ۱۹۹۰ داد. یکی از نشانگان مهم اصلاحات و آزادسازی سیاسی تدریجی در قطر، حضور زنان در عرصه‌های عمومی به ویژه نهادهای آموزشی است. نقش این نهاد آن اندازه مهم است که می‌توان از گسترش آموزش عالی و رشد دانشگاه‌ها به مثابه مبدأ تحولات در قطر نگریست (Abraham, 2015: 12). نقش سنتی زنان شیوخ شبیه به نقش بانوی اول در آمریکا است اما محدودتر از او است (پیترسون، ۱۳۷۰: ۶۰). حضور زنان در آموزش عالی قطر نیز گسترش یافته است. دانشجویان دختر در دانشگاه قطر در مقطع کارشناسی تقریباً دو برابر مردان است. در اوایل سال ۱۹۸۷، ۱۲ زن قطری دوره دکتری را به پایان رساندند (پیترسون، ۱۳۷۰: ۶۶-۶۵). از حیث اقتصادی، به دلیل رشد اقتصادی بالا در سالهای اخیر، فرصتهای شغلی برای زنان افزایش یافته است و زنان تحصیلکرده تمایل قابل توجهی به شاغل شدن داشته‌اند (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۱۷۶). همچنین در قطر از سال ۱۹۹۹ به این سو به زنان اجازه داده شده در انتخابات شهرداری شرکت کنند. برای اولین بار در سال ۲۰۰۳ زنان یک کرسی در شورای مرکزی شهرداری و سپس در سال ۲۰۰۷ کرسی دیگری را کسب کردند. زنان متخصص توانسته‌اند به مشاغل و مناصب مناسب در وزارتخانه‌های قطر دست یافته‌اند، در این کشور، زنان به سمت وزیر آموزش و پرورش، دادستان عمومی، مدیر دانشگاه قطر و معاون مدیر و معاون در دانشکده‌های علوم اسلامی و مطالعات اسلامی منصوب شده‌اند (Abraham, 2015: 11-12).

اما مهمترین نشانه یا مصداق آزادسازی سیاسی در قطر، عرصه رسانه‌ای است که مشهودترین آن، تاسیس شبکه ماهواره‌ای الجزیره است که در سال ۱۹۹۶ تاسیس شد. قطر از دهه ۱۹۹۰ به این سو، در زمینه رسانه و فضای سایبری پیشرفت شگرفی داشته است. حضور قطر در صحنه بین‌المللی از میانه دهه ۱۹۹۰ به این سو با انجام فعالیت رسانه‌ای صورت گرفت. حاکم جدید قطر برای نشان دادن ژست دموکراتیک از خود، وزارت اطلاعات را منحل کرد و اعمال سانسور و نظارت بر مطبوعات را محدود کرد. قطره جزء ۵۰ کشور اول

در ضریب نفوذ اینترنت در بین شهروندان قرار دارد. شبکه الجزیره به عنوان تجلی برندسازی قطر در میدان دیپلماسی رسانه‌ای و عمومی را می‌توان یکی از نمادهای متمایزی دانست که آن را در تاریخ پخش ماهواره‌ای پیشگام کرده است. در سال ۲۰۰۴ سایت معتبر براند چانل دات کام^۱ در مورد این شبکه اعلام کرده که شبکه الجزیره، پس از برندهای بزرگی مانند اپل، گوگل، ایکیا، استارباکس، پنجمین برند است که بیشترین تأثیر را بر جهان داشته است (رنجبرحیدری و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۲۱).

یکی از علل تأثیرگذار بر نفوذ فزاینده الجزیره در افکار عمومی جهان عرب، تابوشکنی سیاسی بود. در ساختار رسانه‌ای وابسته در جهان عرب، این شبکه به عنوان شبکه منحصر به فرد در عبور از خط قرمزهای سیاسی یا تابوها به عنوان نقطه عطف عمل کرده است. محمد اویفی از تحلیل‌گران رسانه‌ای در جهان عرب دو عامل مهم در ارتباط با موقعیت الجزیره طرح می‌کند: الف) تمایل این کانال به پرداختن به مسائلی که غالباً تابو، قدغن و خط قرمز حکومت‌ها بوده‌اند. ب) تمایل ویژه آن به همسو کردن خود با افکار عمومی در منطقه (El-Oifi, 2005: 74). شبکه الجزیره گرچه استقلال عمل قابل توجه دارد، اما این استقلال عمل از دولت قطر، کامل نیست. الجزیره در مواردی راهبردها و خطوط قرمز دولت و امیر قطر را رعایت کرده است. با این وجود از حیث استقلال رسانه‌ای و عبور قابل توجه از ساختار یا نظارت‌های سیستمی، نقطه عطفی در ساخت رسانه‌ای جهان عرب محسوب می‌شود.

به خاطر نقش مهمی که شبکه الجزیره در عرصه افکار عمومی، هدایت اعتراضات سیاسی به ویژه پس از تحولات اخیر جهان عرب و رویدادهای موسوم به «بهار عربی» داشته است، به تأثیر از اصطلاح «تأثیر سی ان ان»^۲، اصطلاح «تأثیر الجزیره»^۳ در حوزه رسانه‌ای، در دهه اخیر طرح شده است (سردارنیا، ۱۳۹۴: ۱۴۲). شبکه الجزیره با استفاده از استقلال عمل رسانه‌ای و حمایت‌های مالی حکومت قطر تلاش کرده

1. Brandchannel.com.

2. The Effect of CNN

3. The Effect of AL-Jazeera.

با ظرفیت‌سازی برای گفتگوها، ارتباط دو سویه با مخاطبان و پیشبرد گفتمان نسبتاً مستقل و انتقادی خبری و تحلیلی بر رقبای ماهواره‌ای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پیشی گیرد. این شبکه در محیط اینترنتی - سایبری، تریبون‌های گوناگونی برای بحث و گفتگوی دو سویه فراهم کرده است. یکی از مهمترین میزگردهای تحلیلی، میزگرد «بیش از یک نظر»^۱ است، یک برنامه جذاب هفتگی در مورد طیف گسترده‌ای از موضوعات و مسائل مختلف است.

«میزگرد بدون مرز»^۲ نیز یک برنامه گفتگویی با روشنفکران، متخصصان، دانشگاهیان، سیاستمداران، رهبران گروه‌ها و جریان‌ات سیاسی است. در این میزگرد، ضمن بسترسازی گفتگویی رودرو بین شرکت‌کنندگان از طیف‌های یاد شده، مخاطبان نیز در گفتگوها برای طرح و پرسش نارضایتی‌ها مشارکت داده می‌شوند. یکی دیگر از مهمترین برنامه‌های برنامه‌های هفتگی و گفتگویی انتقادی این شبکه، با نام «جهت مخالف»^۳ است. در این برنامه، مخاطبان و مهمانان با افکار و ایدئولوژی‌های رقیب و متعارض شرکت داده می‌شوند و جنبه انتقادی در گفتگوها بسیار بالا است (سردارینا، ۱۳۹۴: ۱۵۵-۱۵۳).

این شبکه نقش مهمی در اطلاع‌رسانی، تحول فکری و نگرشی و شکل‌دهی یا هدایت و بسیج افکار عمومی ایفا کرده است. هیلاری کلینتون در مارس ۲۰۱۱ قدرت نفوذ قدرت الجزیره را تایید می‌کند و به این باور می‌رسد که الجزیره منجر به تغییر نگرش مردم شده است. «من چه آن را دوست بدارم یا از آن تنفر داشته باشم تماشاچیان الجزیره در ایالات متحده رشد می‌کنند؛ چراکه خبرهای آن واقعی است. شما ممکن است با آن موافق نباشید، اما احساس می‌کنید که شما به جای یک میلیون آگهی‌بازرگانی در سراسر ساعت در حال دریافت اخبار واقعی هستید» (Antiwi-Boateng, 2013: 5-6).

1. More than one opinion.
2. No frontier
3. The opposite direction.

تغییر در راس هرم قدرت سیاسی به مثابه فرصت ساختاری مهم برای آزادسازی سیاسی در چارچوب نظریه ساخت‌مندی آنتونی گیدنز نیز باید خاطر نشان ساخت که وقوع هر تحولی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پیامد چالش‌ها و الزامات داخلی و خارجی برای تغییر و تحولات در ساختار سیاسی و حاکمیت، بروز یک سری فرصت‌ها و تسهیلات در ساختار حاکمیتی برای کنشگران در کنشگری سیاسی و اجتماعی و نیز اعمال فشارها در سطح جامعه یعنی کنشگران مدنی و سیاسی، نهادهای مدنی و ظهور جنبش‌های اجتماعی برای طرح و پیشبرد اصلاحات سیاسی و دموکراسی است. لذا از منظر جامعه‌شناختی، فرض اساسی در این نوشتار این است که هیچ پدیده‌ای در جهان اجتماعی در خلارخ نمی‌دهد و آزادسازی سیاسی در قطر نیز از این فرض و قاعده مستثنی نیست.

پس از دهه ۱۹۹۰، متاثر از عواملی چون شکاف نسلی، وقوع «انقلاب خاموش»^۱ در ساحت فکری و نگرشی به ویژه در جوانان و افراد تحصیل‌کرده دانشگاهی و دبیرستانی، گسترش آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و گسترش جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی، حکام سیاسی در تعدادی از کشورهای منطقه از جمله در کویت، قطر، اردن و مراکش نوعی ضرورت برای آزادسازی سیاسی تدریجی اما مصلحت‌جویانه برای کنترل اوضاع و ترمیم مشروعیتی را احساس و درک کردند. در کشورهای سلطنتی و نفت‌خیز، توده‌های مردم بویژه اقلیت تحصیل‌کرده‌تر و آگاه به دلایلی همچون توزیع ناعادلانه ثروت و انباشت شدید آن در نزد خاندان حاکم، شکاف طبقاتی، فساد و سرکوب ناراضی بوده‌اند.

مردم و جوانان ریشه معضلات اقتصادی و اجتماعی را به عواملی چون ساخت اقتدارگرایی ناپاسخگو و فاسد حکومتی، حکمرانی ضعیف و تبعیت شدید این حکومت‌ها از سیاست‌های تحمیلی بانک‌ها و موسسات اعتباری بین‌المللی نسبت می‌دهند (El.said and Harrigan, 2006: 448). در چنین شرایط و الزاماتی در عصر جهانی شدن شتابان، برخی از حکام منطقه خلیج

فارس از جمله قطر در مقایسه با سایر کشورهای عربی در واکنش اولیه خود به جهانی شدن پیشی گرفته و اعتماد به نفس بیشتری در برخورد با این پدیده و پذیرش ریسک آن داشته‌اند (Abraham, 2015: 12).

در اوایل سال ۱۹۹۵، قطر یک کودتای نرم و بدون خونریزی در کاخ را تجربه کرد که در نتیجه آن شاهزاده ۴۹ ساله، حمد بن خلیفه الثانی پس از جمع آوری نیروی کافی داخلی، پدرش شیخ خلیفه الثانی را سرنگون کرد. برخی پژوهشگران این کودتا را نقطه عطفی در دوحه دانسته‌اند که تصویر بین‌المللی یک کشور را بهبود می‌بخشد و سرآغاز آزادسازی سیاسی در قطر می‌گردد (Yetim, 2014: 393). در این میان، حمد بن خلیفه، امیر قبلی قطر از جایگاه نسبتاً ویژه‌ای برخوردار بوده است. او تلاش کرده که از خود ژست یک رهبر سیاسی با تمایلات لیبرال، اصلاح‌طلبانه و مصمم به آزادسازی سیاسی و دموکراسی بسازد و به یک چهره دموکراتیک با ترمیم مشروعیتی در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مبدل گردد.

شیخ حمد، به نسل جدیدی از رهبران عرب متعلق است که دارای ایده‌های جدید دموکراتیک است، به پشتوانه همین ایده‌ها بود که علاوه بر تأسیس شبکه ماهواره‌ای الجزیره، به اصلاحاتی دست زد که مهمترین آنها عبارتند از؛ اعطای حق رأی به زنان در انتخابات شوراهای شهرداری‌ها به عنوان اولین گام در بین کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس در سال ۱۹۹۵، لغو قانون سانسور و برگزاری انتخابات پارلمانی (Bahry, 2001: 89). شیخ حمد در سال ۱۹۹۸ وزارت اطلاعات را منحل کرد تا عزم و اراده خود برای اصلاحات سیاسی را به افکار عمومی جهان نشان دهد.

در اواسط سال ۲۰۱۳، شیخ حمد قدرت را به پسر ۳۳ ساله خود، امیر تمیم بن حمد انتقال داد. تمیم سیاست پدرش را دنبال کرد. به منظور ترمیم مشروعیتی و تقویت مشروعیت عملکردی حکومت در نزد مردم به ویژه طبقات کارگری و متوسط، او سرمایه‌گذاری بی‌سابقه مالی، ایجاد سیستم‌های پیشرفته مراقبت‌های بهداشتی و آموزشی و گسترش زیرساخت‌های ارتباطی، فنی و اقتصادی کشور را در دستور کار قرار داد. این اقدامات همچنین برای نشان دادن

ژست اقتصادی خوب در کنار ژست دموکراتیک از قطر بود تا از خود میزبان خوبی برای برگزاری جام جهانی فوتبال در ۲۰۲۲ بسازد (Baabood, 2017: 3). رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی قطر از زمان حمد به این سو آن اندازه افزایش یافت که در ردیف یکی از بهترین کشورهای جهان محسوب می‌شود (Abdulla Almal, 2017:13). شاخص‌های توسعه انسانی^۱ در قطر نسبت به گذشته پیشرفت شگرفی داشته و توانسته خود را به بالاترین سطوح برساند (Baabood, 2017: 4).

در یک جمع‌بندی تحلیلی با طرح یک نکته و پرسش مهم باید گفت که آیا منطقی است که شروع روند آزادسازی سیاسی در قطر را صرفاً به روی کار آمدن امیر جدید قطر و تمایلات دموکراتیک و لیبرالی اعلامی او نسبت داد و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی داخلی و بین‌المللی جدید از دهه ۱۹۹۰ به این سورا در این ارتباط نادیده گرفت؟ پاسخ خیر است. باور اساسی در این نوشتار این است که دگرذیسی در رهبران و شکل‌گیری اراده و تمایلات دموکراتیک و لیبرالی در آنان از جمله امیر جدید قطر در خلا رخ نمی‌دهد و معلول یا پیامد الزامات و چالش‌های ساختاری و مشروعیتی است که خود این الزامات به تاثیر از عوامل، ضرورت‌ها و فشارهای داخلی و خارجی است. البته بدون آن که اهمیت چالش‌ها و ضرورت‌های داخلی و بین‌المللی و موج شتابان دموکراسی در جهان در تغییر رهبری در قطر را نادیده گرفت، با رویکردی واقع‌بینانه باید گفت که تغییر در راس هرم قدرت سیاسی به مثابه یک تسهیل‌کننده و فرصت ساختاری برای بروز نسبی باورهای دموکراتیک در بخشی از هیات حاکمه در راس هرم سیاسی عمل کرد که به نوبه خود، بستر ساز شکل‌گیری کنشگری نسبتاً مستقل فعالان مدنی و رسانه‌ها به‌ویژه شبکه الجزیره گردید. با این وجود، نمی‌توان گفت که محدودیت‌های ساختاری در حاکمیت در مقابل آزادسازی سیاسی و کارگزاران مدنی و رسانه‌ای به سرعت رنگ ببازند، لذا فرایند آزادسازی تدریجی و با موانع همراه خواهد بود.

1. Human Development Index (HDI)

چالش‌های ساختاری فراروی آزادسازی سیاسی در قطر

- فقدان اراده جدی در حکومت برای اصلاحات و مخالفت بازیگران قدرتمند حکومتی:

در ادبیات سیاسی باور بر این است که آزادسازی سیاسی و ورود به دموکراسی لزوماً به تحکیم و تثبیت دموکراسی نمی‌انجامد، لذا نیازمند پیش شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که آن هم در یک پروسه زمانی درازمدت رخ می‌دهد. یکی از مهمترین پیش شرایطها، وجود اراده سیاسی جدی و صادقانه در حاکمیت برای رفع موانع و ایجاد فرصت‌های ساختاری سیاسی، حقوقی و فرهنگی است. در بین کشورهای جهان عرب، گرچه قطر در بیش از دو دهه اخیر، پیشرفت‌های محسوسی در ارتباط با شاخص بالای توسعه انسانی و آزادسازی سیاسی به ویژه با فعال شدن شبکه الجزیره داشته، اما هنوز با تحکیم دموکراسی و گذار از دموکراسی حداقلی به حداکثری، فاصله زیادی دارد. گرچه نمی‌توان منکر وجود شواهدی از اراده حمد بن خلیفه و جانشین او برای آزادسازی و دموکراسی شد، اما این اراده خیلی محکم و جدی نبوده است. بنابراین ابتکارات و اقدامات اعلامی و انجام شده برای تحقق آزادسازی سیاسی عمیق و حداکثری نبوده‌اند.

آنچه که در قطر شاهد هستیم به هیچ وجه نشان دهنده اراده و قصد سیاسی در حاکمیت برای تغییر و تحولات واقعی برای دموکراسی نیست، در واقع منافع نهادینه‌شده رهبران و مدیران در ساختار حکومت با دموکراسی حداکثری سازگار نیست. بنابراین، آنچه که در عمل در قطر رخ داده، عمدتاً راهبرد تدافعی و مصلحت‌جویانه برای بقای سیاسی یا حفظ حاکمیت و ترمیم مشروعیتی بوده و این اقدامات عمدتاً جنبه مدیریت پیشگیرانه از انقلاب به ویژه پس از وقوع بهار عربی داشته است. رابینسون در مقاله ارزشمندی از تحولات و اصلاحات سیاسی در این کشور با عنوان «دموکراتیزاسیون تدافعی»^۱ یاد می‌کند که عمدتاً به صورت پیش‌دستانه و مصلحت‌جویانه برای حفظ امتیازات طبقه‌ها و نخبگان حاکم و ترمیم مشروعیت سیاسی حکومت انجام شد (Robinson, 1998: 387).

پیشینه برنامه دموکراسی‌سازی تدافعی به سالهای اولیه حکومت حمد بن خلیفه بر می‌گردد که پس از وقوع تحولات بهار عربی و به تاثیر از اثرات سرایتی این تحولات و ملاحظات سیاسی و مشروعیتی برای بقای سیاسی حکومت، سرعت خاصی به خود گرفته است. اما با این وجود، سرعت در حد بالا نبوده، لذا نمی‌تواند نویدبخش گذار ماهوی و جدی قطر از دموکراسی حداقلی به سمت دموکراسی حداکثری و نهادینه شده باشد. از زاویه ساختارگرایی، همچنین باید خاطر نشان ساخت که وجود محدودیت‌ها و موانع ساختاری همچون شکاف‌های درون حاکمیت بین طیف در اقلیت اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران در اکثریت، مخالفت شورای خاندان حاکم و نهادهای مذهبی ریشه‌دار و مخالفت اسلام‌گرایان به طور قابل توجهی چشم‌انداز و امیدها برای تحولات دموکراتیک در قطر را با یاس مواجه کرده و با موانع جدی مواجه ساخته است (Yetim, 2014: 395).

براساس شاخص‌های دموکراسی در سال ۲۰۱۰ قطر رتبه ۱۳۳ از ۱۶۷ را به خود اختصاص داده است (Democracy Index, 2018). یکی از عواملی که در کاهش رتبه دموکراتیک قطر موثر بوده، روند انتخابات و تکثرگرایی است. این رتبه‌بندی نشان می‌دهد که در واقع قطر یک رژیم استبدادی و فاقد اقتدار و ارده جدی سیاسی و اخلاقی برای دموکراسی و برگزاری انتخابات جدی است (Antiwi-Boateng, 2013: 11).

- ساخت اقتصاد رانتی به مثابه یک مانع مهم ساختاری: یکی از موانع ساختاری دیگر اصلاحات سیاسی در کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله قطر، رانتیر بودن دولت و فساد گسترده در آنهاست. نظریه «دولت و اقتصاد رانتی» برای تبیین ماندگاری دولت‌های اقتدارگرا و نوع روابط دولت با جامعه و نیروهای اجتماعی طرح شده است. در این نوع اقتصاد، دولت به دلیل کنترل و دریافت انحصاری، تخصیص و توزیع درآمدهای رانتی ناشی از فروش منابع نفت و گاز، از جامعه مستقل بوده و ماهیت فراطبقاتی، اقتدارگرا و غیردموکراتیک می‌یابد. تمرکز و انباشت ثروت در نزد دولت و شخص حاکم به تمرکزگرایی سیاسی و تثبیت و نهادینه شدن حکومت اقتدارگرا و شخص محور می‌انجامد.

راس^۱ در مطالعه تجربی خود با طرح سه عنوان اثرات به این نتیجه‌گیری می‌رسد که درآمدهای رانتی عمدتاً به بقای سیاسی در حکومت‌های اقتدارگرا از جمله قطر انجامیده است. ۱- اثرات سیاست‌های رفاهی و کاهش مالیات‌ها در استقلال دولت از جامعه، عدم پاسخگویی و خرید اطاعت سیاسی مردم از طریق رفاه‌بخشی، سیاست‌های توزیعی گشاده‌دستانه و کاهش هزینه‌های بهداشت و سلامت آموزش و غیره، ۲- اثرات سرکوب ناشی از تقویت سازوکارهای کنترلی، پلیسی و امنیتی از طریق درآمدهای رانتی و ۳- اثرات مدرنیزاسیون، به معنی افزایش مشروعیت نظام سیاسی از طریق اجرای برنامه‌های مدرن‌سازی کشور در ابعاد آموزشی، اقتصادی (Reem 2015 : 8-9).

بیلاوی و لوسیانی بر این باورند که توزیع رانت و امتیازات اقتصادی و اقدامات رفاهی گشاده‌دستانه به جلب وفاداری افراد و گروه‌های متنفذ سیاسی- اجتماعی و اطاعت سیاسی توده‌ها می‌انجامد و شبکه‌های حامی- پیرو فاسد^۲ نیز نهادینه می‌شوند (Craig et. al, 2011: 5). در این شبکه فاسد، رانت‌ها و امتیازات اقتصادی با وفاداری و اطاعت سیاسی به حکومت، مبادله می‌شوند. وجود و استمرار چنین شبکه‌های حمایتی در ساختار قدرت سیاسی و ساخت اجتماعی در قطر و سایر کشورهای نفت خیز خلیج فارس سبب شده که جامعه و نیروهای اجتماعی در چنبره محدودیت‌های ساختاری و ملاحظات رفاهی و امنیتی ناشی از این ساختارها و شبکه‌های ریشه‌دار درگیر شده و تاکنون به عافیت‌طلبی، محافظه‌کاری و عدم اعتراض آشکار سیاسی تن داده‌اند.

به همین دلیل بود که جامعه قطر و امارات متحده پس از وقوع تحولات اخیر در خاورمیانه به عنوان کشورهای مستثنا در مقابل بهار عربی ظاهر شدند. آمیزه‌ای از محدودیت‌ها و رفاه ناشی از ساختار قدرت سیاسی و اقتصادی رانتی، تن دادن حکومت به نوعی آزادسازی سیاسی و ایجاد فرصت‌های ساختاری برای آزادی‌ها و اصلاحات و بسته‌های کمک‌های اقتصادی در این

1. Ross

2. Patron- Client

ارتباط تاثیرگذار بوده‌اند. از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به این سو در بستر متحول جهان در حال جهانی شدن، انقلاب ارتباطات و گسترش شکاف نسلی و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی، قطر و تعدادی از کشورهای نفت خیز منطقه به سمت نوع متحول یافته اقتصاد رانتی در شکل «رانتیسم متاخر»^۱ سوق یافتند.

براساس نظریه رانتیسم متاخر، دولت قطر و تعدادی از کشورهای نفتی منطقه ضمن حفظ دو مؤلفه و کارکرد دولت رانتی کلاسیک یعنی سرکوب و رفاه، از مدرنیزاسیون وابسته به نفت فاصله گرفته و به سمت نزدیکی به بازارها جهانی سوق یافته‌اند. در ساحت سیاسی و حکمرانی نیز به سمت الگوی «دولت پاسخگو، اما غیردموکراتیک»^۲ با اقدامات اولیه برای آزادسازی سیاسی تدریجی از بالا به پایین سوق یافته‌اند که میزان آن از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. مهمترین الزامات سیاسی و اقتصادی مؤثر بر این دگرپرسی تدریجی در منطقه به اجمال عبارتند از: انتظارات فزاینده اقتصادی و احتمالی در جوانان و مردم، نارضایتی‌های سیاسی، رشد بیکاری و رشد جمعیت بالا. البته دو مورد اخیر در ارتباط با قطر در مقایسه با عربستان چندان صدق نمی‌کند (Gray, 2011: 19-25).

در این باره مهران کامروا، استاد دانشگاه جرج تاون قطر در گفتگویی در خصوص قطر و در پاسخ به این سوال که چرا در این کشور انقلاب عربی به وقوع نپیوست، می‌گوید: بخشی از این مسئله ریشه در رفاه اقتصادی مردم دارد. همانطور که می‌دانید کل جمعیت قطر زیر ۲ میلیون نفر است. از این ۲ میلیون تقریباً ۸۵ درصد غیرقطری هستند که هیچ حقوق شهروندی ندارند. از ابتدایی‌ترین حقوق شهروندی گرفته تا شهریه دانشگاه و اعطای زمین در هنگام ازدواج زوج‌ها و همچنین اعطای وام بدون بهره و... که برای همه شهروندان قطری از سوی دولت فراهم می‌شود، برای شهروندان قطری فراهم نیست (خبرآنلاین، ۱۳۹۰). موضوع جمعیت از آن جهت مهم است که وجود جمعیت بالایی غیر بومی به خاطر عدم برخورداری از حقوق سیاسی

1. Late Rentierism

2. Responsive but non Democratic state

شهروندی در کنار محافظه کاری ناشی از ملاحظات شغلی، نمی‌تواند چالش جدی برای دموکراسی خواهی ایجاد کند.

- ساخت ذهنی - فرهنگی تابعیتی و محافظه کارانه و اولویت رفاه و امنیت بر دموکراسی: یکی از مهمترین الزامات و پیش شرایط برای دموکراسی و انجام موفقیت آمیز اصلاحات سیاسی، همانا آمادگی روحی - روانی و فرهنگی مردم با آن است. به عبارت دیگر، بین نوع ساخت قدرت سیاسی و نوع و ماهیت ساخت ذهنی - روانی و فرهنگ جامعه و توده‌ها ارتباط محکمی وجود دارد به همین خاطر بود که نتیجه تحمیل دموکراسی وایمار به جامعه آلمان پس از جنگ جهانی اول در غیاب فرهنگ دموکراتیک، ظهور فاشیسم هیتلری بود. از همین منظر، می‌توان گفت که بین ساخت ذهنی و روانی اکثریت جامعه قطری و کند بودن روند اصلاحات سیاسی ارتباط جدی وجود دارد بنابراین نمی‌توان چالش را صرفاً به سطح حاکمیتی و دلایل سیاسی تقلیل داد.

در چارچوب نظریه «سلسله مراتب نیازهای» مازلو، یکی دیگر از موانع ساختی آن است که توده‌های قطری برای نیازهای اقتصادی و معیشتی و امنیتی، اولویت و ضرورت به مراتب بیشتری از ضرورت‌ها و نیازهای آزادی خواهانه و اصلاحات سیاسی قائل هستند. به عبارت دیگر، برای اکثریت قطری‌ها نیازهای فیزیولوژیکی و امنیتی که در رده‌های پایین سلسله مراتب نیازها قرار دارند از اهمیت و اولویت بیشتری به نیازهای رده بالا یعنی نیاز به احترام و عزت نفس و خودشکوفایی برخوردارند. بنابراین نظریه، برای توده‌های شهری قطر، نیازهای اقتصادی و معیشتی به عنوان مهمترین اولویت نیازی و محرک رفتار اعتراضی خواهند بود تا اولویت‌های سیاسی و آزادی خواهانه.

علاوه بر بی میلی و اکراه خاندان حاکم قطر به دموکراسی، اکثریت توده‌ها و جمعیت قطر نسبت به تغییر و تحولات دموکراتیک به خاطر پیامدهای ناگوار امنیتی، اجتماعی و سیاسی آن، اکراه دارند و تمایلی ندارند. بسیاری از قطری‌ها به ثبات، زندگی امن و رفاه توجه و علاقه دارند تا اصلاحات دموکراتیک، زیرا این نوع اصلاحات را سبب شکنندگی اقتصادی، رفاهی و امنیتی کشور می‌دانند. لذا برای قطری‌ها، «نان» بر آزادی اولویت دارد (Yetim, 2014: 395).

شواهد حاکی از شکاف ژرف بین گفتمان در اقلیت «اصلاحات» و گفتمان در اکثریت معطوف به «رفاه و امنیت» است. به همین خاطر، حکومت قطر در چارچوب الگوی رانتیریسیم متاخر، آمیزه‌ای از سرکوب و سیاست‌های رفاهی و آزادسازی محدود و تدریجی سیاسی را اتخاذ کرده است.

علاوه بر آن، استمرار ساخت سنتی قبیله‌ای نیز، مانع دیگر در مقابل گسترش دموکراسی در قطر است، در این کشور هنوز شبکه‌های ارتباطی سنتی قبیله‌ای حفظ شده‌اند. براساس یک نظرسنجی که در میان مردان و زنان قطری بین ۱۸ تا ۲۵ ساله انجام شده که طی آن درآمد و تحصیلات زیاد با ادراکات مثبت در مورد سنت‌ها و عرف قبیله‌ای و رهبری قبیله‌ای، رابطه مثبت و معنی‌داری دارد، لذا ثروت فراوان مسلما هویت قبیله‌ای و قبیله را نابود نکرده است. بر خلاف تصورات رایج، قطری‌ها به دلیل نبود مشارکت سیاسی به شدت ناراحت نیستند. مجلس به عنوان محلی برای برگزاری مذاکره و مشاوره بر پارلمان و کنگره‌های غربی ترجیح داده شده است (Baabood, 2017: 17-18). روابط دولت و جامعه قطر عمدتاً بر اساس توافق نانوشته‌ای است که رضایت سیاسی در ازای رفاه و حمایت‌های اقتصادی از سوی دولت است (Baabood, 2017: 5).

پژوهشگرانی همچون اینگلهارت و پپیانوریس براساس داده‌های «پیمایش ارزش‌های جهانی» دریافته‌اند که اگرچه اکثریتی از پاسخگویان زن و مرد در خاورمیانه عربی بر این نظرند که دموکراسی بهترین گزینه برای این ملت‌ها است، با این وجود، درصد قابل توجهی از پاسخگویان همچنان گزینه برابری جنسیتی را نمی‌پذیرند و همچنان معتقد به لزوم استمرار نقش آفرینی مردان در حوزه اجتماع و سیاست هستند (Rizzo, 2002: 1152). گرچه در قانون اساسی قطر اصول مربوط به برابری زن و مرد در مقابل قانون و عدم تبعیض تصریح شده‌اند ولی در عمل، تبعیض‌ها استمرار داشته‌اند. در نظام قضایی قطر، هیچ زنی قاضی نیست و این امر، بیشتر نتیجه هنجارهای اجتماعی و سنتی است و بسیاری از افراد، حتی متخصصان حقوق، زنان را احساسی و ناتوان از انجام وظیفه در قضاوت می‌دانند. در آوریل ۲۰۰۹، قطر آخرین کشور عرب بود که

کنوناسیون رفع هر نوع تبعیض علیه زنان را تحت فشار از سوی فعالان داخلی و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری تصویب کرد (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۱۷۵). یکی از نهادهای مدنی «بنیاد قطری برای زنان» است، اما این بنیاد بخاطر محدودیت‌های قانونی و کنترل دولتی و عدم استقبال زنان چندان عملکرد موفقیت‌آمیزی در مورد پیشبرد حقوق زنان و رفع تبعیض‌ها نداشته است. ۵۳ درصد زنان اعلام کرده بودند که چیزی راجع به این نهاد مدنی نشنیده‌اند و همچنین ملاحظات سنتی مانع از نزدیک شدن زنان به این نهاد شده است (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۱۷۵). از سوی دیگر زنان قطری عمدتاً مایل به مشارکت در نهادهای داوطلبانه و خیرخواهانه بوده‌اند تا مشارکت سیاسی در نهادهای مدنی. در پیمایشی در سال ۲۰۰۷، ۵۵ درصد زنان تمایل خود به مشارکت سیاسی را اعلام کرده بودند که البته ۶۳ درصد آنها اعلام کرده بودند که به کاندیدای مرد رأی می‌دهند. این امر نشان دهنده استمرار ساخت اجتماعی محافظه‌کار و باورهای عمیق مردسالارانه در زنان است (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۱۷۶). به خاطر پدرسالاری و محافظه‌کاری ریشه‌دار، زنان عمدتاً محکوم به ماندن در خانه هستند.

قطر پس از «بهار عربی»

وقوع بهار عربی و جنبش‌های دموکراسی‌خواه به مثابه تکانه مهم سیاسی در جهان عرب عمل کرد. طبعاً تأثیر این رویداد بزرگ بر شیخ‌نشین‌های خلیج فارس را نمی‌توان نادیده گرفت. بهار عربی با درجات متفاوت بر کشورهای منطقه تأثیر گذاشت. در دسته نخست، بحرین قرار دارد که با وقوع انقلاب بیشترین تأثیر را از بهار عربی داشت. در دسته دوم، عربستان سعودی و کویت با تأثیرپذیری محدود و در دسته سوم، امارات متحده عربی و قطر به عنوان کشورهای مستثنی و فاقد تأثیرپذیری قرار می‌گیرند. در ارتباط با شیخ‌نشین‌های عربی منطقه و بهار عربی، دو رویکرد را می‌توان از یکدیگر متمایز کرد.

رویکرد نخست «استثناء‌گرایی»^۱ است. در این رویکرد باور بر آن است

که کشورهای منطقه به خاطر ظرفیت‌های اقتصادی، رفاهی و کنترلی ناشی از اقتصاد نفتی و رانتیر، همچنان مانند گذشته ثبات سیاسی خود را حفظ کرده و از بهار عربی مصون خواهند بود. علاوه بر آن، مشروعیت سنتی ریشه‌دار و فرهنگ تابعیت و قبیله‌ای ریشه‌دار، استانداردهای بالای زندگی و سنت‌های محافظه‌کارانه نیز در استمرار اقتدارگرایی و عدم تأثیرپذیری از بهار عربی موثر خواهند بود. در این رویکرد، دو عامل «نان» و «کرامت»^۱ در ثبات منطقه همچنان موثر خواهند بود، لذا ضرورتی برای انقلاب نیست (Abdullah, 2014: 35-36). در تبیین با رویکرد پیشین، «عادی‌گرایان»^۲ قرار دارند. از دید آنان، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس همانند کشورهای دیگر نمی‌توانند در مقابل امواج جهانی و منطقه‌ای دموکراسی یا بهار عربی مصون بمانند. تنها تفاوت در میزان تأثیرپذیری این کشورها در مقایسه با سایر کشورها است (Abdullah, 2014: 37).

کشورهای منطقه با درجاتی متفاوت، پس از وقوع بهار عربی به خاطر الزامات امنیتی و سیاسی به مراتب جدی‌تر از گذشته در بستر تحولات فکری و نگرشی داخلی و منطقه‌ای ناگزیر شدند که راهبرد تدریجی اصلاحات سیاسی و پاسخگویی را از سر گرفته و تاحدی سرعت دهند. در واقع، بهار عربی به مثابه تکانه مهم سیاسی باعث شد که دولت‌های رانتیر در شکل و قالب رانتیرسم صرفاً به مؤلفه اقتصادی این الگو برای آزادسازی اقتصادی و تنوع بخشی به اقتصاد اکتفا نکنند و به سمت راهبردهای سیاسی بر مبنای آزادسازی سیاسی و اصلاحات به مثابه شرطی برای بقای سیاسی و به صورت تاکتیکی و مصلحت‌جویانه روی آورند.

کشور قطر به دلایلی به عنوان کشور مستثنی در مقابل امواج بهار عربی تلقی شده است، این دلایل عبارتند از: تمایلات اصلاح‌طلبانه امیر قطر، استانداردهای رفاهی بالا، درآمد سرانه بالا در سطح جهانی، شاخص‌های خوب توسعه‌یافتگی انسانی و آموزشی، آزادی نسبی رسانه‌ها و مطبوعات و مهمتر از همه، وجود شبکه ماهواره‌ای الجزیره با استقلال عمل رسانه‌ای قابل

1. dignity
2. Normalists

توجه که از آن به عنوان «بهار قطر»، «فانوس دریایی جهان عرب» و مهمترین منبع خبری در منطقه یاد می‌شود. قطر برخلاف سایر کشورهای منطقه روند اصلاحات خود را به شیوه عادی و بدون احساس فشار پی گرفت و سرعت آن همچنان کند و آهسته و فارغ از محتوای جدی دموکراتیک بوده است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار تلاش شد تا مهمترین چالش‌های آزادسازی سیاسی در قطر مورد واکاوی قرار گیرد. قطر همانند بسیاری از کشورهای خاورمیانه عربی در دهه ۱۹۹۰ با روی کار آمدن حمد بن خلیفه روند اصلاحات و آزادسازی سیاسی را آغاز کرد. در ساحت عملی، قطر با ایجاد شبکه الجزیره و سایر اقدامات گرچه به سمت آزادسازی سیاسی گام نهاد اما این اصلاحات بسیار ناکافی بوده و نمی‌تواند مرهم جدی برای مشروعیت رو به افول حکام آل ثانی باشد. موانع ساختاری و غیرساختاری بسیاری در قطر وجود دارند که موجب شده این کشور تا رسیدن به دموکراسی واقعی راه طولانی را در پیش داشته باشد. از جمله این عوامل بافت سنتی و حاکم بودن عقل معاش در جامعه قطر، عدم اراده جدی در حکام قطر و تاکتیکی بودن اصلاحات و به نوعی دموکراسی تدافعی، وجود فساد سیاسی و اقتصادی و حاکم بودن دولت رانتیر در قطر و عدم استقلال شبکه الجزیره و ... از این موارد هستند.

نکته مهمی که باید خاطر نشان کرد این است که به دلیل گسترش فضای دموکراتیک و انقلاب ارتباطات و تحول انگیزشی و نگرشی و به ویژه فضای رسانه‌ای و مجازی در دسترس شهروندان، این اصلاحات تاکتیکی قطعاً نخواهد توانست پاسخگوی بقای سیاسی حکام قطر در درازمدت باشد. بنابراین کشورهای حوزه خلیج فارس و قطر در آینده‌ای نه چندان دور ناگزیر خواهند شد با مطالبات گسترده سیاسی و اقتصادی مردم روبرو شوند و اقدامات متناسب و عمقی را انجام دهند در غیر این صورت، در بستر تحول نسلی و فکری روزافزون ملی، منطقه‌ای و جهانی با اعتراضات زیادی روبرو شده و مشروعیت سیاسی این حکومت با آسیب‌پذیری جدی مواجه خواهد شد.

منابع

الف) منابع فارسی

- پیترسون، جی. ای. (۱۳۷۰)، «زنان، توسعه و مشارکت سیاسی در کشورهای عرب حوزه خلیج فارس»، ترجمه فخریه سندسی، نامه فرهنگ، شماره ۱ و ۲، ۶۷-۵۸.
- جالینوسی، احمد (۱۳۸۵)، «تحولات راهبردی در منطقه خلیج فارس؛ رویکردی سیاسی-امنیتی»، دوفصلنامه دانش سیاسی، شماره ۳، بهار و تابستان ۱۳۸۵، ۵۸-۳۹.
- رنجبر حیدری، وحید، فرجی، محمدرضا، جمشیدی، ابراهیم (۱۳۹۴)، «نقش شبکه خبری الجزیره در دیپلماسی رسانه‌ای قطر»، فصلنامه سیاست جهانی، شماره ۱، بهار ۱۳۹۴، ۲۳۵-۲۰۳.
- سردارنیا، خلیل اله (۱۳۹۲)، «درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی خاورمیانه»، تهران: میزان.
- سردارنیا، خلیل اله (۱۳۹۴)، «شبکه الجزیره و حوزه عمومی نوظهور در جهان عرب»، فصلنامه سیاست جهانی، شماره ۳، پاییز، ۱۶۸-۱۴۱.
- سردارنیا، خلیل اله (۱۳۸۸)، «موانع عدم پیشبرد دموکراسی در شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، مطالعات خاورمیانه، پاییز ۱۳۸۸، ۳۲-۵.
- سردارنیا، خلیل اله (۱۳۹۴)، «دلایل موفقیت شبکه الجزیره در دیپلماسی عمومی جهان عرب، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ۹۱-۷۲.
- فروتن، یعقوب، شجاعی، مینا (۱۳۹۶)، «بررسی تطبیقی وضعیت زنان در کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا»، زن در توسعه و سیاست، شماره ۱، بهار ۱۳۹۶، ۱۴۷-۱۲۳.
- کامروا، مهران (۱۳۹۰)، آیا ثروت مانع از انقلاب در قطر می‌شود، قابل دسترس در khabaronline.ir/news/187803
- کدیور، پروین (۱۳۹۱)، «روانشناسی تربیتی»، تهران: سمت.
- کریمی پور، یدالله، حیدری، جهانگیر، یاری، منیر (۱۳۹۲)، «تحلیل کنشهای امنیتی منطقه خلیج فارس بر اساس هرم مازلو»، پژوهشنامه جغرافیای انتظامی، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۲، ۳۱-۱.
- مارش، دیوید، استوکر، جری (۱۳۹۳)، «روش و نظریه در علوم سیاسی»، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

(ب) منابع انگلیسی

Abdulla Almal, Jawahar (2017). Local Political: Examining the Political Participation of Qatar Atari Women in the Central Municipal Council Elections, Thesis of masters, Qatar University

Abdullah, Abdulkhaleq (2014). "the Impact of Arab Spring on the Arab Gulf States", in Silent Revolution: The Arab Spring and Gulf States (edited by Seikaly & Matter), Hamburg: Gerlach Press.

Abraham, Rhea (2015). Confronting the Challenge of Political Reforms in GCC States: Domestic Transition via Regional Integration, Doha, Qatar, Arab Center for Research and Policy Studies.

Antiwi-Boateng, Osman (2013). The Rise of Qatar as a Soft Power and the Challenges, European Scientific Journal Political Science, U.A.E University, U.A.E, vol 2, 1-17.

Baabood, Abdullah(2017). Qatar's Resilience Strategy and Implications for State, Society Relations, IAI Working Papers 17 - 36.College of Arts and RTS Scienes.

Bahry, Louary (2001). The New Arab Media Phenomenon, Qatar's Al Jazeera, Middle East Policy, VIII (2).

Craig, Jenkins & et.al. (2011)). "International Rentierism in Middle East and North Africa", International Area Studies Review, 14(3), pp.1-31.

Democracy Index)2018(, Avaliابه At: <https://en.wikipedia.org>.

EI.Said, Hamid and Harrigan, Jane (2006). Globalization, International Finance and Political Islam in the Arab World, the Middle East Jornal, Vol.60. No.3.

El.oifi, Mohammed. (2005). Influence Without Power: Aljazeera and the Arab Public Sphere, in Mohammed Zayani (ed), The Aljazeera Phenomenon, Uk, Pluto Press.

Giddens, Antony. (1984). The constitution of society, Cambridge, Polity press.

Gray, Matthew. (2011). "A Theory of Late Rentierism in the Arab States of the Gulf", Center for International and Regional Studies, Available in <https://repository.library.georgetown.edu/bitstream/handle/10822/558291/CIR-SOccasionalPaper7MatthewGray2011.pdf>

Jerome, Nyameh (2013). Application of the Maslow's hierarchy of need theory; impacts and implications on organizational culture, human resource and employee's performance, International Journal of Business and Management Invention, Volume 2 Issue 3, PP.39-45.

Maslow, A. H. (1954). Motivation and Personality: NY: Harper.

Reem, Abou-Samra. (2014). "A Spring of Concentric Circles: Overlapping Identities in Kuwait & Bahrain", in Silent Revolution: The Arab Spring and Gulf States (edited by Seikaly & Matter), Hamburg: Gerlach Press.

Rizzo, Helen(2002). Women Political Right, Sociology, Vol 36. No3.

Robinson, Clean E. (1998). "Defensive Democratization in Jordan", International Middle East Journal, Vol.30, pp: 387-410.

Steinberg, Guido (2012), Qatar and the Arab Spring, SWP, Comments, German Institute for International and Security Affairs, February.

Yetim, Mustafa, (2014). State-led Change in Qatar in the Wake of Arab Spring: Monarchical Country, Democratic Stance?, Contemporary Review of the Middle East, 1, 4 (2014): 391-410.